

سپید: چرایقدر همه شما را دوست دارند؟ من که خودم در خودم این لیاقت را نمی بینم. شما را رجوع می دهم به آیه قرآن که می گوید کسانی که ایمان آوردند و عمل صالح انجام می دهند، خداوند مهر و محبت شان را در دل مردم می گذارد. البته من جزو این افراد نیستم. ولی شما کسی مثل امام را ببینید که خدا چگونه محبتش را به قلب میلیون ها نفر انداخت، خدا این کار را می کند، بعضی از مردم مأموریت دارند. چه چیزی باعث شد میلیون ها نفر رفتند تشیع جنازه او تا بهشت زهرا قرآن جواش را می دهد. ایمان و عمل صالح. البته عرض کردم من اهل آن نیستم.

سپید: به خاطر همین ایمان و عمل صالح است که تخصص اطفال انتخاب کردید؟ این دلرحمی و شفقت تأثیر گذاشته بود؟ واقعیت این است که در این فکر نبودم که برای چی می روم. ما عقیده داریم که برگ از درخت نمی افتد مگر اراده پروردگار آن را رقم بزند. برخی مواقع آدم ها کارهایی می کنند که خودشان هم نمی دانند. مسیر ما را هم به لطف پروردگار بود که این طور شد.

سپید: پزشک شدنان چطور؟ اصلاً چرا پزشکی را انتخاب کردید؟ این برمی گردد به ۵۰ سال پیش. آن موقع هم همین مسائل مطرح بود که پزشک می تواند به مردم کمک کند. پزشکی ارج و قربی داشت. یک نفر می گفت، کارمند اداره دخانیات است ماحصل کارش چیزی است که آن را هم دود می کند برای صورت مردم. یکی پلیس است که حافظ جان مردم است و این دو بر یکی نیستند. یکی فکر می کند شاید از این طریق بتواند کاری را در مسیر رضای خدا انجام دهد. این چیزها ممکن است مطرح شوند ولی من جزو آنها نیستم. می خواهم به شما بگویم شاید در ۵۰ سال پیش چنین چیزهایی در ذهن افراد بود.

سپید: پدر و مادرتان دوست داشتند شما پزشک شوید؟ بله، آن ها دوست داشتند. پدرم کاسب بود و به من می گفت پزشک شوم. نمی دانم در ذهن پدر خدایا،مرازم چه بود و چرا مرا تشویق می کرد نمی دا نم شاید تحت تأثیر جاذبه دنیوی قرار گرفته بودند و می خواستند پزشک شوم. حالا من نیت خوانی نمی توانم بکنم برای فردی که نیم قرن است که در دنیا نیست.

سپید: چند سالتان بود که پدرتان فوت کردند؟ من ۲۴ تا ۲۵ سال داشتم که پدرم فوت کرد. در آن زمان پزشکی می خواندم. در ساری به دنیا آمدم و تا دبیرستان در آنجا درس خواندم.

سپید: خاطره ای از دوران کودکی تان یادتان می آید؟ ما وقتی که می رفتیم دبیرستان، سر راهمان، (آن وقت می گفتند ساختمان شیر و خورشید الان می گویند هلال احمر). آنجا دو خط شعر نوشته بود که در خاطر من مانده.

رای نیک مردان آزاده گیر
چو ایستاده ای دست افتاده گیر.
خدا را برای آن بنده بخشایش است
که خلق از وجودش در آسایش است.

همین شعر در ذهنم برای همیشه نقش بست و الان هم که یادم می آید. واقعاً شعر خوبی است. چو ایستاده ای دست افتاده گیر.

سپید: پس انگیزه تان برای اینکه پزشک شوید به خاطر این نبود که پولدار شوید؟

آن موقع به فکر این مسائل نبودم مواردی دیگری هم بود که می شد برای امرار معاش به آن ها فکر می کردم. کاسب ها بودند ولی ما زندگی با قناعتی داشتیم و راضی بودیم. پدرمان ثروتمند نبود و از این خیرها و از این توقع ها هم نبود و با قناعت و صرفه جویی زندگی را می گذرانیدیم و دستمان برای این موارد دراز نبود. در دوران کودکی، توقعات زیادی نداشتیم و با آن درآمد کم ولی حلال زندگی می کردم. پدرم در هیچ حوزه ای اجحاف نمی کرد و سعی می کرد بجهت انصاف را نگه دارد و این برای یک کاسب نکته مثبتی است.

سپید: چند خواهر و برادر دارید؟ من سه برادر و سه خواهر دارم.

پای صحبت های محمد غفرانی که ۲۸ سال پیش فوق تخصص اعصاب

پزشک واقعی به جای پول و ماشین، روح



■ حمیده طاهری

دکتر محمد غفرانی پایه گذار طب اعصاب اطفال در ایران ، اولین فوق تخصص مغز و اعصاب کودکان ایران و موسس انجمن علمی اعصاب کودکان است .
او یکی از تاثیر گذارترین افراد در تربیت متخصص مغز و اعصاب کودکان در ایران است که تا کنون موفق به تربیت دهها متخصص شده است.

رئیس بخش اعصاب کودکان بیمارستان مفید و استاد دانشگاه علوم پزشکی شهید بهشتی و یکی از چهره های محبوب با اخلاق جامعه پزشکی به حساب می آید.
مردی پاک و بی آلابش و بی ادعایی که بعد از ۱۳ سال زندگی در آمریکا همزمان با آغاز جنگ تحمیلی به ایران بازگشت و منشا خدمات زیادی شد.
او ۷۸ سال پیش در ساری به دنیا آمد و سال ۱۳۴۶ از دانشگاه تهران فارغ التحصیل شد.
بورد کودکان و فوق تخصص اعصاب کودکان را از آمریکا گرفت به مدت ۵ سال رئیس بیمارستان مفید و دو دوره مدیریت گروه کودکان را به عهده داشت و در حال حاضر رییس بخش اعصاب کودکان را به عهده دارد.

دیگران انجام دهد.

سپید: کودکی را برای دفعه اول پیش شما می آورند و شما می خواهید به پدر و مادرش بگویید که کودکان درمان نمی شود، چی جوری به آنها می گوید؟

واقعاً یک جدال ذهنی بزرگ و دردناک است ولی باید حقیقت را گفت. ابتدا به ساکن که نمی شود مستقیم گفت. باید مریض و خانواده را آماده کرد. همه ما رفتنی هستیم. می گویند زندگی مانند یک پل است که اول پل ولادت و آخر پل وفات است. حال در این پل یکی در دو سالگی می میرد و یکی در ۴۰ سالگی. این قبیل صحبت ها و ادبیات اسلامی خیلی آرام کننده است. البته این حرف ها را نمی شود سریع گفت. اگر شما حساب کنید می بینید خیلی از ما پزشک ها هم متأسفانه فرصت کافی نداریم. اولین قدم آموزش بیمار است که باید آنها را آموزش بدهیم. زمانی که بیماری صرع دارد و اغلب قابل درمان است و درمان درازمدت دارد و یک نفر که دچار عفونت گوش می شود یا دو هفته درمان آنتی بیوتیک تمام می شود ولی یک نفری که بیماری صرع دارد، اگر درمان بشود بخوابیم بگویم درمان شده حداقل باید از آخرین تشنج آن دو سال گذشته باشد. یعنی دو سال باید بیمار دارو بخورد. این مسئله اینجا مطرح است که باید بیمار را راضی کنیم که دو سال دارو بخورد. وقت می خواهد و باید بگوییم که شرط موفقیت نظم دارویی است و مرتب باید دارو مصرف شود. مثلاً هر روز نیم ساعت بعد از صبحانه.

سپید: این همان فرصتی است که پزشکان برای بیمارانشان می گذارند؟

حالا انشاءالله که می گذارند ولی باید به این نکته توجه کرد که هر کسی باید هر کاری از دستش بر می آید برای

کرد که اگر پزشکی برای بیماری وقت می گذارد خانواده مجاب می شوند. متأسفانه برخی از پزشکان به دنبال مادیات هستند و سرشان شلوغ است و فکر می کنند یک طبیب باید روزی ۴۰ نفر را ویزیت کند. خوب فرض کنید برای هر فرد بخواهد نیم ساعت وقت بگذارد، آیا می تواند؟ هر چند قانون این است. اتفاقاً روزهای شنبه قبل از کلاس های اعصاب، کلاس نهج البلاغه داریم. یک حدیثی حضرت امام صادق نقل کرده بودند که ذکر خدا تنها سبحان الله و لااله الا الله نیست. سه شرط دارد و اولین شرط این است که با مردم با انصاف برخورد کنید. دوم اینکه باهم مساوات داشته باشید، یعنی شما وقتی فروشنده هستید بخواهید کالایی را بفروشید، باید به خریدار بگویید چه نواقصی دارد و خودتان را جای خریدار بگذارید. حالا شغل ما را در نظر بگیرید این بچه که بیمار است، اگر بچه خود پزشک باشد، چه می شود؟

سپید: شما این حس را به بچه هایی که می آیند دارید ؟

فکر می کنم این حس را داشته باشم. دلت نمی خواهد کودکت این مریضی را داشته باشد. پس باید خیلی مهربان باشی. یک فرمایش از حضرت سیدالشهدا این است که نیازهایی که مردم به شما دارند از نعمت های خدا است. ملول و خسته نشوید و فکر کنید این فردی که به شما نیاز دارد را خدا برایتان فرستاده است و سعی کنید حرفش را گوش دهید و در حد خودتان کمک کنید... حالا تو انجام ندهی، می رود پیش یکی دیگر این کار را انجام می دهد، منتها اگر تو انجام ندهی یعنی اینکه تو لیاقت نداشته ای، تو باید فرصت را مغتنم بشماری.

سپید: این تاکید بر اعتقادات مذهبی از خانواده

به شما رسیده است؟

صد درصد همین طور است. این خانواده است که شخصیت کلی بچه را شکل می دهد. پدر و مادرم مرا به مجالس مذهبی می بردند و این تأثیر داشت. صبح زود قبل از نماز صبح ما را به هیئت ها می بردند و نماز جماعت شروع می شد. زیارت عاشورا بود مداح مداحی می کرد و بعد سخنرانی هم می کردند.

سپید: چه سنی بودید؟ حدود ۱۰ الی ۱۲ ساله.

سپید: حوصله تان سر نمی رفت؟ نه چون خانواده ما از مذهبی ها بودند. این دین خواهی در ذات ماست ولی عواملی می آید و این فطرت را می پوشانند. همه ما راستگویی و امانت داری را دوست داریم و در ما وجود دارد. خدا به آدم می گوید چه چیزی بد و چه چیزی خوب است. در ذات ما هست. منتها عواملی می آید و پوششی بر این فطرت می گذارد. هرچه قدر انسان بیشتر گناه می کند، این فطرت بیشتر پوشیده می شود. والا صدام حسین که متولد شده بود که اینگونه نبود ولی به جایی رسید که صدها نفر کشته می شدند و برایش اهمیتی هم نداشت.

سپید: بچه مظلومی بودید؟ من سعی می کردم نمازم را بخوانم و روزم را بگیرم و بچه شر و شیطانی نبودم.

سپید: پس خیلی اتفاقی پزشکی خواندید؟ بله هیچ برنامه ریزی قبلی نبود و راضی هم بودم. شاگرد اول نبودم و آن موقع بورسیه ای در کار نبود. در آن دوران که پهلوی به شاگردان اول بورسیه می داد، من نیازی پیدا نکردم. کنکور دادم و پزشکی دانشگاه تهران قبول شدم. به تهران آمدم و خانه ای در

تهران گرفتم و پدرم مرا در دوران دانشجویی تأمین می کرد. البته در برهه ای از دوران دانشجویی ام کار می کردم و در دبیرستان درس می دادم.

سپید: چه درسی می دادید؟

تعلیمات دینی در یک دبیرستان

سپید: جدا دانشجوی پزشکی بودید و تعلیمات دینی تدریس می کردید؟

بله، چه می کردم؟ پزشکی که نمی توانستم آموزش بدهم

سپید: تخصص تان را چگونه انتخاب کردید ؟

عمومی دانشکده پزشکی دانشگاه تهران که تمام شد رفتم آمریکابرای تخصص اطفال. امتحانی بود به نام ECFMG آن دوره که دولت آمریکا آن را در کشورهای دنیا برگزار می کرد و در ایران هم برگزار می شد. چون در آن دوران روابط با آمریکا وجود داشت. کسانی که در این امتحان قبول می شدند با هزینه آنها به آمریکا می رفتند و در بیمارستان ها کار می کردند و حقوق می گرفتند. برای ورود به آمریکا در حرفه پزشکی وقتی مدارک شما تکمیل بود، امتحان قبول می شدی اجازه پیدا می کردی که بروی آمریکا و بعد (جایابی) می کردی در بیمارستان های مختلف، مثلاً ۵۰ جا باید ارسال می کردی و تنها ۴ جا مصاحبه می گرفتند و می رفتی مصاحبه می دادی و بالاخره یکی از آنها شما را می پذیرفت و شروع به کار می کردی و کارمند دولت یا همان بیمارستان می شدی و حقوق می گرفتی و حتی خیلی از این مراکز مسکن هم می دادند.

سپید: چند سال آمریکا بودید؟ حدود ۱۳ سال. چند سالش که برای تخصص اطفال بود. ۵ سالی هم برای فوق تخصص اعصاب و بعد

- هیچ وقت زمین از حجت خدا خالی نیست . همیشه در زمین حجت داریم و جای جای قرآن مردم به تدبیر و تفکر و تعقل دعوت می کند و به اینکه از کجا آمده ایم و مقصد کجاست و چه باید کرد؟
- من از نظر روحی ثروتمند هستم. مگر ثروت فقط پول و ثروت و ماشین است؟ اصل این است که انسان در اعماق و روحش این حس را داشته باشد .
- من دوست دارم حداقل نمازم را به جماعت بخوانم.
- وقتی که انقلاب نشده بود، من آمریکا بودم و راحت و مرفه بودم. ولی انقلاب اسلامی که شد، دیدم همانی که دلم می خواست در ایران اتفاق افتاد، ما ۱۴ قرن به دنبال حکومت اسلامی بودیم و همه اینها حرف نیست. اتفاق عجیب این است که با عشق و علاقه آمدیم ایران در تاریخ ۲۶ شهریور و ۲۹ شهریور هم جنگ شد. دیگر امکان نداشت که برگردم
- صبح زود قبل از نماز صبح ما را به هیئت ها می بردند و نماز جماعت شروع می شد. زیارت عاشورا بود مداح مداحی می کرد و بعد سخنرانی هم می کردند.
- اولین شرط این است که با مردم با انصاف برخورد کنید. دوم اینکه باهم مساوات داشته باشید
- اگر پزشکی برای بیماری وقت می گذارد خانواده مجاب می شوند. متأسفانه برخی از پزشکان به دنبال مادیات هستند و سرشان شلوغ است و فکر می کنند یک طبیب باید روزی ۴۰ نفر را ویزیت کند.

خلاصه گفته ها

